



۱۱۰

پایانِ زنده گی شاه



این اثر ترجمه ای است از:

The Shah's Last Ride

The Fate of an Ally

by: William Shawcross

Simon and Schuster, New York 1988.

چاپ اول: اردیبهشت ۱۳۶۹

چاپ دوم: مرداد ۱۳۶۹

چاپ سوم: آبان ۱۳۶۹

چاپ چهارم: دی ۱۳۶۹

چاپ پنجم: فروردین ۱۳۷۰

تعداد: ۲۰۰۰۰ نسخه

xalvat.com



فهرست مطالب

Xalvat.com

۵	پیشگفتار
۷	فصل اول: پایان کار
۳۷	فصل دوم: ضیافت
۵۰	فصل سوم: پرواز به مصر
۸۳	فصل چهارم: میزبان
۱۰۷	فصل پنجم: ملکه
۱۲۹	فصل ششم: رهبر روحانی
۱۴۳	فصل هفتم: خدا حافظی شاهانه
۱۶۹	فصل هشتم: نیزه دار
۱۸۴	فصل نهم: سوداگران خواب و خیال
۲۱۱	فصل دهم: ماده شریف



۲۳۳	فصل یازدهم: تمدن بزرگ
۲۶۲	فصل دوازدهم: سپربلا
۲۸۳	فصل سیزدهم: سفیر
۲۹۷	فصل چهاردهم: بیمار خصوصی
۳۲۸	فصل پانزدهم: عمل جراحی
۳۴۱	فصل شانزدهم: سفارت
۳۶۲	فصل هفدهم: پناهگاه
۳۸۲	فصل هجدهم: ژنرال
:۰۵	فصل نوزدهم: جزیره
۴۲۷	فصل بیستم: قمار
۴۵۲	فصل بیست و یکم: کشمکش
۴۷۳	فصل بیست و دوم: مسئله غامض جراحان
۴۹۲	فصل بیست و سوم: دومین پرواز به مصر
۵۱۳	فصل بیست و چهارم: پایان
۵۳۵	سخن آخر
۵۴۵	فهرست اعلام



فصل بیست و چهارم

پایان

Xalvat.com

در فرودگاه قاهره انورسادات و همسرش جهان به پیشواز مهمانانشان آمده بودند. وقتی مارك مرس به شاه اطلاع داد که رئیس جمهوری مصر آنجاست، شاه بی آنکه منتظر همسرش بشود، صندلی اش را ترك کرد و با سرعتی که می توانست بسوی در خروجی هواپیما رفت. در پایین پلکان سادات روی شاه را بوسید و گفت: «خدا را شکر، شما سلامتید.»

خانم سادات از مشاهده قیافه شاه یکه خورد. او بقدری لاغر شده بود که کت و شلوارش دو شماره برایش بزرگت می نمود. صورتش سفید بود. خانم سادات با خود اندیشید که اگر کسی نیاز به دوست داشته باشد، همو است. می گوید: «وقتی به او نگاه کردم از بی عاطفگی امریکاییان تکان خوردم. خدا را شکر که شوهرم این شهادت را داشت که با شاه رفتار انسانی داشته باشد و شخصاً در هنگام ورود به مصر از او استقبال کند.»

دو زوج همراه یکدیگر با هلیکوپتر به کاخ قبه پرواز کردند.



سادات می‌خواست به شاه نشان بدهد که برای او يك اقامتگاه و نه يك اتاق در بیمارستان آماده کرده است. آنگاه هلیکوپتر آنان را به بیمارستان معادی برد.

ضمن پرواز شاه گریست و به سادات گفت: «من برای شما کاری نکرده بودم و با این حال تنها کسی هستم که مرا با احترام می‌پذیرید. کسان دیگری که از کمک من بهره‌مند شده بودند، هیچ کمکی نکردند. نمی‌توانم بفهمم.»

خانم سادات به او گفت فکر این چیزها را نکنند. مگر خود او اگر شوهرش دچار گرفتاری شده بود به او کمک نمی‌کرد؟ خانم سادات بر این باور بود که دولت امریکا قصد داشته شاه را از پاناما به تهرآن بفرستد و اگر روز یکشنبه پرواز نکرده بود، هیچ‌گاه به سلامت به مصر نمی‌رسید.^۱

پزشکان شروع به جمع‌شدن کردند. به تقاضای فرح ژرژ فلاندرن از پاریس پرواز کرد. او درحالی‌که از پنجره اتاق شاه به چشم‌انداز نیل و اهرام می‌نگریست، به یاد جدش ژوزف فلاندرن افتاد که از سوی ناپلئون به فرمانداری قاهره منصوب شده بود.

در ۲۶ مارس دکتر دوبیکی با تیم جراحی شش‌نفره‌اش وارد شد تا عمل جراحی را که شاه از دسامبر انتظار می‌کشید، انجام بدهد. سادات دستور داده بود پزشکان مصری که شامل داماد و پزشک شخصی او بودند اجازه بدهند دوبیکی هر کاری می‌خواهد بکند. پزشکان مزبور - دکتر زکریا الباز، دکتر طه محمد عبدالعزیز و دکتر امین محمد عقیقی - منتبهای همکاری را بعمل آوردند. دوبیکی از جین هستر برای آمدن به مصر دعوت نکرده بود. به جای او آسیب‌شناس بانك خون خودش را با دستگاههای جداسازی خون آورده بود. با وجود این دکتر کین از هستر خواهش کرده بود نتیجه آزمایشهایی را که در پاناما از خون شاه کرده بود در اختیار دوبیکی بگذارد.

در این هنگام شمار گویچه‌های خون شاه چنان به هم خورده بود که

(۱) مصاحبه‌های نگارنده با مارک مرس، فرح دینا، جهان‌سادات. و نیز J. Sadat, *A Woman of Egypt*, p. 425; M. R. Pahlavi, *Answer to History*, p. 33.



دوبیکی آن را «يك وضع بسیار جدی» نامید. پیش از عمل، تیم جراحی دو واحد خون و چند واحد گویچه قرمز و پلاکت‌های بسته‌بندی‌شده به او تزریق کرد. عمل جراحی در غروب روز جمعه ۲۸ مارس انجام گرفت. ۲.

عمل يك ساعت و بیست دقیقه طول کشید. در یکی از دستگام‌های خون اشکال بروز کرد، ولی دوبیکی بعداً گفت اشکال مهمی نبود و «همه چیز بخوبی و آرامی گذشت.» ۳.

فرح و فرزندانش، سرهنگ جهان‌بینی و اردشیر زاهدی و دیگران، عمل را از تلویزیون مداربسته در خارج از اتاق عمل مشاهده کردند. دکتر کین توضیحات مختصری به آنان می‌داد. وقتی طحال را درآوردند معلوم شد بشدت بزرگ شده بود - به گفته دوبیکی ده برابر اندازه عادی ۴ و به گفته کین بیست برابر - «به قطر سی سانتیمتر و تقریباً به اندازه يك توپ فوتبال.» ۵.

عمل طحال در بیماری با شرایط شاه، ممکن است عوارضی داشته باشد. به عنوان مثال دنباله لوزالمعده درست در طحال چفت می‌شود و همیشه این خطر وجود دارد که وقتی طحال را خارج می‌کنند صدمه ببینند. در مورد طحالی که بزرگ شده و لوزالمعده را دربر گرفته است، این موضوع به آسانی ممکن است اتفاق بیفتد. در این حال لوزالمعده آنزیم‌های قوی تولید می‌کند که بافت‌های اطراف را از بین می‌برد و مایع جمع می‌شود. وقتی بیماری مانند شاه مصونیت خود را از دست می‌دهد، این امر ممکن است به ایجاد دملی در شکم منجر شود. غالباً بعد از عمل لوله‌ای در شکم کار می‌گذارند که مایع را خارج

۲) مصاحبه‌های مجله اخبار پزشکی امریکا با بن کین و مایکل دوبیکی، ۷ اوت ۱۹۸۱ و ۲۵ آوریل ۱۹۸۰؛ مصاحبه‌های نگارنده با بن کین، مایکل دوبیکی، ژرژ فلاندرن، لوسی پیرنیا. نامه ژرژ فلاندرن به پروفیسور ژان برنار نیز در همین فصل چاپ شده است.

۳) مصاحبه مجله اخبار پزشکی امریکا با مایکل دوبیکی، ۲۵ آوریل ۱۹۸۰ و نامه دوبیکی به نگارنده، ۲۱ مارس ۱۹۸۸.

۴) نیویورک تایمز، ۳۱ مارس ۱۹۸۰.

۵- مجله اخبار پزشکی امریکا، ۷ اوت ۱۹۸۱.



کند و مانع از ایجاد دمل شود. وقتی طحال شاه را درآوردند، این کار صورت نگرفت. دکتر دوبیکی بعداً گفت این کار لزومی نداشت زیرا صدمه‌ای به لوزالمعده نرسیده بود.^۶

پس از عمل جراحی، سادات به پزشکان نشان اعطا کرد. به دکتر دوبیکی نشان درجه اول جمهوری را که عالیت‌ترین نشان غیرنظامی مصر است و به بقیه دکترها نشان درجه دوم داد (دوبیکی نیز نسخه‌هایی از کتابش را امضا کرد و داد). درحالیکه پزشکان در صف ایستاده بودند، دکتر کین با جوش و خروش همیشگی‌اش به سادات اظهار داشت: «وقتی تاریخ قرن بیستم نوشته می‌شود، دو چهره برجسته خواهد داشت: چرچیل و سادات!» سادات با شنیدن این سخنان فقط سرش را تکان داد. اما وقتی کین این واقعه را برای شاه پس از درآمدن از بی‌هوشی تعریف کرد، شاه پاسخ داد: «چه زوج عجیبی! بخاطر داشته باشید که چرچیل یکبار سادات را زندانی کرده بود.»^۷

طحال و یک برش باریک از کبد را که در حین عمل جراحی درآورده بودند برای تجزیه به آزمایشگاه آسیب‌شناسی فرستاده بودند. مصریان از دکتر کین دعوت کردند که در آزمایش یافتن بافتها شرکت کند. کبد شاه سفید و خالدار شده بود یعنی مورد هجوم سرطان قرار گرفته بود. دکتر کین بعدها گفت در این لحظه فهمیدم که شاه بزودی خواهد مرد. در این هنگام کین و دوبیکی در پیش‌بینی آینده شاه توافق کامل نداشتند. از نظر دوبیکی مهم این بود که مغز استخوان شاه عادی بود. او در مصاحبه‌ای گفت: «پیش‌بینی آینده دشوار است، اما چون مغز استخوان سالم است و هیچ‌گونه غده لنفاوی در پشت پرده سفاک وجود ندارد، بنابراین وضع بیمار «امیدبخش» است؛ شاه می‌تواند شیمی-درمانی را که بدنش در گذشته بدان پاسخ مثبت داده بود از سر بگیرد.»^۸ در یک مصاحبه دیگر اندکی پس از عمل، دوبیکی به نشریه اخبار پزشکی ارگان انجمن پزشکان آمریکا اظهار داشت: «شاه دارد به طرز «زیبایی»

۶) مصاحبه دنیس بریو با مایکل دوبیکی در مجله اخبار پزشکی آمریکا، ۱۸ ژوئیه ۱۹۸۰.

۷) همانجا.

۸) مجله اخبار پزشکی آمریکا، ۲۵ آوریل ۱۹۸۰.



Xalvat.com

۵۱۷

پایان

به هوش می‌آید و حال او بسیار رضایت‌بخش است... به طرز معقولی رضایت‌بخش است و می‌تواند با موفقیت معالجه شود. هم‌اکنون شمار خون او به وضع عادی بازگشته و می‌تواند شیمی‌درمانی را از سر بگیرد، چون در گذشته به‌خوبی به شیمی‌درمانی پاسخ داده است.^۹ دکتر کین در این خوش‌بینی شریک نبود. کبید به اندازه‌ای فاسد شده بود که شیمی‌درمانی امید موفقیت نداشت. می‌گوید صبح روز بعد از عمل به فرح و اشرف گفته است که باید شیمی‌درمانی را قطع کنند و بگذارند شاه چند ماه بقیه عمرش را در راحتی بسر برد. به آنها گفت شاه ممکن است تا عید میلاد مسیح آینده زنده بماند که البته تاریخ مهمی برای مسلمانان نیست. اما معتقد است باید بگذارند در آرامش بمیرد و نباید به تلاشهای ناخواسته برای زنده نگاه‌داشتن او دست بزنند.^{۱۰} کین بعداً در مصاحبه دیگری گفت: «آنگاه آخرین احترامات را نسبت به بیمارم بجا آوردم، از دادن اخبار بد به او خودداری ورزیدم و او را ترك نمودم.» او مراقبت شاه را به پزشکان مصری و دکتر فلاندرن واگذار کرد که فرح هنوز به او اعتماد داشت و بعنوان مشاور انجام وظیفه می‌کرد. کین ادعا کرد که از نیویورک نمی‌توانسته مراقبت بیماری را که در مصر بسر می‌برد، عهده‌دار باشد. وانگهی اکنون عقیده داشت دیگر چندان‌کاری از دستش ساخته نیست.^{۱۱}

در مصاحبه‌ای که بعدها دوبیکی برای نوشتن این کتاب‌کرد، موضعی بسیار نزدیکتر به کین و دورتر از خوشبینی اولیه‌اش اتخاذ کرد. او گفت بافت‌برداری نشان داد که «کبید مملو از سلولهای لنفی بدخیم است. واقعاتکان‌دهنده بود... بنابراین ما پرسر يك دوراهی قرار داشتیم: یکی اینکه با کم بها دادن به مقاومت بدن (از طریق شیمی‌درمانی) او را در معرض عفونت قرار دهیم. یا اینکه اجازه دهیم

۹) واشینگتن پست، ۴ آوریل ۱۹۸۰.

۱۰) مجله اخبار پزشکی امریکا، ۷ اوت ۱۹۸۱ و مصاحبه نگارنده با بن کین، ۲۳ و ۲۵ آوریل ۱۹۸۰.

۱۱) مجله اخبار پزشکی امریکا، ۷ اوت ۱۹۸۱.

سرطان به تاخت پیش برود. ۱۲»

واکنش خصمانه ورود شاه به مصر در سراسر خاورمیانه که کارتر از آن وحشت داشت، بی‌درنگ شروع شد. آیت‌الله خمینی اعلام کرد: «... اکنون شیطان بزرگ در صدد طرح یک نقشه سیاسی جدید برای دائمی کردن سلطه خود می‌باشد... شیطان بزرگ باید بداند که حمایت از شاه حمایت از خیانت بزرگ او و غارتگری اوست و فرستادن شاه، دشمن اسلام و ایران نزد یک دشمن دیگر، فریب دادن مسلمانان سراسر دنیا است.» سادات در برابر تلویزیون ظاهر شد تا خودش را در برابر افکار عمومی توجیه کند و گفت تعقیب یک مرد بیمار و بی‌خانمان برخلاف قوانین اسلام است. مجلس مصر با اکثریت قریب به اتفاق تصمیم سادات در پذیرفتن شاه را تصویب کرد. ولی بنیادگرایان اسلامی در سراسر مصر به اعتراض برخاستند و دست به تظاهرات زدند. در اسبوط که مرکز بنیادگرایی مصریان است، تظاهرات ضد دولتی تبدیل به تظاهرات ضد مسیحی شد و چند قبضه مسیحی به قتل رسیدند. بطریق قبطیان جشنهای عید پاک را لغو کرد. در اوائل آوریل تظاهرات بیشتری علیه قبطیان صورت گرفت و در ۸ آوریل قبطیان در مینیه مورد حمله مسلمانان قرار گرفتند و دو قبضه کشته و سی و پنج تن مجروح شدند. تشنج و خشونت در سراسر ماههای بهار اوج گرفت، تا اندازه‌ای بخاطر اینکه تلاش امریکاییان برای نجات گروگانها در ۲۴ آوریل با شکست روبرو شد. اما سادات توانست عجالتاً اوضاع را کنترل کند. ۱۳»

ده روز پس از عمل جراحی، شیمی‌درمانی مجدداً آغاز شد. آنگاه شاه بیمارستان را ترک کرد و با اتومبیل به کاخ قبه رفت. کاخ مزبور معمولاً اقامتگاه رؤسای کشورهای است که از مصر بازدید می‌کنند. او و فرح در محیطی نسبتاً بی‌رنج و بو ولی خوشایند بسر می‌بردند. چند روز اول چنین می‌نمود که حال شاه رو به بهبود می‌رود. اما بعد

(۱۲) مصاحبه نگارنده با مایکل دوبیکی، ۴ نوامبر ۱۹۸۵.
13) Sadat, *A Woman of Egypt*, pp. 426-28.



شروع به شکایت از درد شکم و حالت تهوع کرد و دچار تب گردید. عکسهای پرتونگاری نشان می‌داد که مقداری مایع بالای حجاب حاجز جمع شده است. پزشکان مصری مقداری از آن را خارج کردند و متوجه شدند که دچار عفونت شده است. شمار گویچه‌های سفید به طرز خطرناکی کاهش یافته بود.

اکنون بحثهای جدی‌تری در میان بستگان شاه درگرفت. بخصوص تنش دیرینه میان خواهرش اشرف و همسرش فرح به اختلاف نظر درباره اینکه شاه چگونه و به دست چه کسی معالجه شود، انجامید. اشرف بخصوص موافق توصیه دکتر کین نبود که می‌گفت بگذارند برادرش در آرامی بمیرد. وقتی بوسیله تلفن با دکتر فلاندرن در پاریس مشورت کردند، او گفت به نظر من شاه دچار يك دمل زیر حجاب حاجز شده است و توصیه کرد که دکتر دوپیکر از تکراس احضار شود.^{۱۴}

اشرف راضی نبود. او دکتر کولمن متخصص سرطان که شاه را در پدو ورود به نیویورک دیده بود احضار کرد. کولمن به کین اطلاع داد که عازم قاهره است. کین خوشش نیامد ولی مخالفتی هم نکرد.^{۱۵} اما وقتی خبردار شد که دکتر کولمن دکتر تامس جونز دستیار سابق او را همراه خودش برده است، دلخور شد. نامه‌ای به فلاندرن در پاریس نوشت و از او معذرت طلبید. در نامه‌اش نوشت: وقتی کولمن به او تلفن زد و دعوت شاهزاده خانم اشرف را به او خبر داد من ناخشنودی خود را از درگیر شدن او در این قضیه ابراز داشتم و از وی خواهش کردم قبل از رفتن به قاهره در پاریس توقف و با شما ملاقات کند... من از طرز اقدام شاهزاده خانم آزرده خاطر شده‌ام. این مرد رنج فراوانی متحمل شده و برای خواهری که او را پشت دست دارد مشکل است که درک کند که با رعایت تشریفات شایسته بهترین مراقبت پزشکی به او داده خواهد شد.^{۱۶*}

۱۴) مصاحبه‌های نگارنده با بن کین، ژرژ فلاندرن، مورتون کولمن.

۱۵) همانجا.

۱۶) نامه مورخ ۸ ژوئیه ۱۹۸۰ کین به فلاندرن.

تا این هنگام دست‌کم هشت تیم پزشکی به معالجه شاه پرداخته بودند: پزشکان اصلی ایرانی، فرانسوی، مکزیکی، تیم کین، پزشکان امریکایی لکلند، پزشکان پانامایی، تیم کین-دوبیکی در قاهره و بالاخره اکنون مجموعه‌ای از پزشکان گوناگون با عقاید گوناگون در مورد اینکه او را چگونه معالجه کنند و جانش را نجات بدهند. وقتی کولمن وارد قاهره شد دریافت که شاه تب دارد و از درد شکم رنج می‌برد. او نیز تشخیص داد که ممکن است مسئله مربوط به دمل زیر حجاب حاجز باشد. می‌گوید: «پزشکان مصری به من گفتند که در حین عمل به لوزالمعده صدمه وارد شده و احتمالاً باید لوله‌ای برای خارج کردن چرک در آن کار گذاشته شود.» کولمن به دوبیکی تلفن زد و اظهار داشت او نیز عقیده دارد که جراح بزرگت باید به قاهره بازگردد. ۱۷.

دوبیکی یکبار دیگر در اواخر آوریل به قاهره پرواز کرد و یکبار دیگر شاه را دید. به گفته دکتر پیرنیا پزشک اطفال ایرانی، شاه لباس کامل پوشیده بود و «خیلی شجاع، خیلی باوقار، خیلی شق و رق بود.» حالش از یک هفته پیش قدری بهتر شده بود و به دکتر دوبیکی گفت که دیگر درد ندارد. دوبیکی او را معاینه کرد و بعداً گفت هیچ‌گونه نفخ، اتساع شکم یا سفتی نیافته بوده است. ۱۸. می‌گوید: «هیچ نشانه‌ای از عفونت یا دمل زیر حجاب حاجز یا کیسه چرکی در لوزالمعده نیافتم و تمام پزشکان با نظر من موافق بودند که چنین عوارضی مشاهده نمی‌شود. تألیفات من درباره عفونت یا دمل زیر حجاب حاجز کلاسیک تلقی می‌شود.» او معتقد بود که واکنش شاه نسبت به شیمی‌درمانی بد

→ * کولمن بعداً گفت او مخصوصاً به دیدار کین رفته بود تا اجازه او را برای سفر به مصر بگیرد. «به او گفتم بن، تو از من خواهش کردی در این قضیه دخالت کنم و اکنون حق داری از من بخواهی که خود را کنار بکشم. من بدون اجازه تو به قاهره نخواهم رفت.» می‌گوید کین اجازه داد و خواهش کرد به فلاندرن تلفن کند نه اینکه در پاریس توقف و با او ملاقات کند. می‌گوید: «موفق نشدم با فلاندرن تماس تلفنی بگیرم.»

۱۷) مصاحبه نگارنده با مورتون کولمن، ۳۱ اکتبر ۱۹۸۵.

۱۸) مصاحبه نگارنده با دکتر لوسی پیرنیا، ۲ نوامبر ۱۹۸۵.



Xalvat.com

پایان

۵۲۱

بوده است. بنابراین او و پزشکان مصری تصمیم گرفتند که مصرف قرصها را با تعدادی کمتر ادامه دهند. این آخرین باری بود که دویبکی شاه را دید. ۱۹.

یکبار دیگر در میان پزشکان اتفاق نظر وجود نداشت. ژرژ فلاندرن در پاریس و مورتون کولمن در قاهره هنوز معتقد بودند که شاه از دمل زیر حجاب حاجز رنج می برد و باید با نصب لوله ای چرک آن کشیده شود. دویبکی هیچ قرینه ای برای این تشخیص نیافته بود. کین در نیویورک اعتقاد داشت که شیمی درمانی باید به بعد موکول شود. سرطانشناسان - یعنی فلاندرن و کولمن - عقیده داشتند که پس از يك وقفه کوتاه باید از سر گرفته شود. در واقع کولمن بر این باور بود که شیمی درمانی شدیدی که تا بحال انجام می گرفته می تواند جان شاه را نجات بدهد. می گوید: «من واقعاً می خواستم يك تکان شدید به معالجه این مرد بدهم و شیمی درمانی شدید تنها راه آن بود.» می افزاید: «بدبینی کین از درك گمراه کننده او درباره بیماری سرطانی ناشی می شد.» کولمن دو داروی دیگر تجویز کرد که هنگامی که شیمی درمانی در ماه مه از سر گرفته می شود، به قرصهای اصلی افزوده شود. ۲۰ تجویز فلاندرن ملایم تر بود. در حقیقت در بیمارستان درباره مقصدار مصرف قرصها اختلاف نظر وجود داشت و در نتیجه هیچکدام از آنها بطور صحیح مصرف نشد.

یکبار دیگر اختلاف نظر میان پزشکان پلا گرفت. درحالی که انواع و اقسام عقاید از سوی افراد مختلف خانواده شاه ابراز می شد، پزشکان مصری می کوشیدند مراقب وضع بیمار باشند. تلفنهایی که از فرانسه و امریکا می شد، اغلب توصیه های مشخص و گاهی متناقض می داد. به قول دکتر کولمن «در این هنگام اشرف مرتباً به اشخاص معروف و به اصطلاح کله گنده نیویورک تلفن می کرد. او گرایش به امریکا داشت و ملکه گرایش به فرانسه. ۲۱»

- ۱۹) مصاحبه نگارنده با مایکل دویبکی، ۴ نوامبر ۱۹۸۵ و نامه او به نگارنده، ۲۱ مارس ۱۹۸۸.
 ۲۰) مصاحبه نگارنده با مورتون کولمن، ۳۱ اکتبر ۱۹۸۵.
 ۲۱) همانجا.



فرح تمام اینها را ناراحت‌کننده می‌یافت. دو بیکی در ماه آوریل به او اطمینان داده بود که دمل در بدن شوهرش وجود ندارد. اما پس از آن حال شاه بدتر شده بود. می‌گوید: «او دیگر نمی‌توانست چیزی بخورد، دیگر رگهایش را پیدا نمی‌کردند، از همه رگها استفاده کرده بودند، از دست، بازو، ران... سپس حالش چنان بد شد که ناچار شدیم او را به بیمارستان برگردانیم. نتوانستم به دو بیکی دسترسی پیدا کنم. در اواخر ژوئن از فلاندرن خواهش کردم به قاهره بیاید.»^{۲۲}

فلاندرن تعطیلات خود را در دره لوآر می‌گذراند. می‌گوید: «احساس کردم که واقعه ناگواری در پیش است.» وقتی پیام فرح به او رسید با ستاب فراوان کوشید یک تیم فرانسوی جمع‌آوری کند. این کار آسان نبود زیرا تعطیلات تابستان داشت نزدیک می‌شد. او می‌بایست به اشخاصی که نمی‌شناخت اعتماد کند.

هنگامی که فلاندرن به قاهره رسید وضع شاه را «وختناک» یافت، اما شاه هنوز می‌کوشید درباره ظاهر بچه‌سال فلاندرن با او شوخی کند. چند هفته بود که تب داشت و فلاندرن با خودش اندیشید که او حتماً از دمل زیر حجاب حاجز رنج می‌برد که از مدت‌ها پیش یعنی آوریل گذشته به آن بدگمان بود.^{۲۳}

اکنون فلاندرن یقین حاصل کرده بود که یک عمل جراحی دیگر برای خارج کردن مایع از شکم ضروری است. او در جستجوی یک جراح به پاریس تلفن زد و سرانجام دکتر پیر لویی فانییز را که یک «متخصص دست‌دوم» است انتخاب کرد. این شخص جراحی است که در واقع به عوارض بعد از عمل می‌پردازد. او با یک تیم جراحی وارد قاهره شد و بی‌درنگ به شاه گفت که نیاز به یک عمل جراحی دیگر دارد. شاه پاسخ داد: «بسیار خوب، بیاییم مستقیم با مسئله روبرو شویم.»^{۲۴} در این میان دکتر کولمن نیز یکبار دیگر به قاهره بازگشته بود. دعوی شدیدی بین او و پزشکان فرانسوی در گرفت. می‌گوید:

(۲۲) مصاحبه نگارنده با فرح دیبا، ۲۶-۲۷ مارس ۱۹۸۶.

(۲۳) مصاحبه نگارنده با ژرژ فلاندرن، ۲۶ فوریه ۱۹۸۵.

(۲۴) همانجا، نامه فلاندرن به بیروفسور ژان برنار.



Xalvat.com

۵۲۳

«فرانسویان بیش از اندازه متکبر و بدعنعق بودند. آنها با من مثل يك راهبه در يك فاحشه‌خانه رفتار کردند.» فلاندرن می‌گوید که یکبار یقنکت کولمن را گرفت و بر سرش فریاد زد: «یکی از ما دو نفر، زیادی است.» فرح از مشاهده عصیانیت فلاندرن که معمولاً شخصی آرام است، شگفت‌زده شد. فلاندرن برایش توضیح داد که در فوتبال گاهی لازم می‌شود شخص با بازیکن مقابل خود گلاویز شود. سپس افزود: «علی‌احضرتا، آیا وقت آن نرسیده که به این وقت تلف‌کردنها درباره شاه خاتمه بدهیم؟» ۲۵

فرح بعداً گفت: «تعداد دکترها خیلی زیاد بود. مصری، فرانسوی، امریکایی. ولی هیچ‌کدام نمی‌خواستند مسئولیت اخذ تصمیم را به‌عهده بگیرند. بنابراین تصمیم را به ما واگذار می‌کردند. بعضیها می‌گفتند اطبای امریکایی بدر نمی‌خورند.» ۲۶

از يك جهت اوضاع برعکس شده بود. چند ماه پیش در مکزیک پزشکان امریکایی فلاندرن را کنار گذاشته بودند و اکنون در مصر چندین دکتر مصری و فرانسوی و تنها يك امریکایی یعنی دکتر کولمن وجود داشت. او از عمل جراحی شاه با توجه به حالت روبه‌ضعف او ناراحت بود. ضمناً کولمن نسبت به تیم پزشکی فرانسوی مشکوک بود. با گذشت زمان او حق را به جانب فرانسویان می‌دهد، هرچند عقیده دارد که عوارض بعد از عمل شاه بدگمانی‌اش را توجیه کرده است. می‌گوید: «پزشکان مصری و فرانسوی گلوی یکدیگر را می‌فشردند و من در وسط آنها قسار گرفته بودم. من همیشه از مصریان خوشم می‌آمده ولی تحمل فرانسویان را ندارم. به هیچ‌رو با آنان نمی‌شود کنار آمد.» فلاندرن بعدها گفت درست است که برخوردهایی بین فرانسویان و مصریان روی داد، ولی در این هنگام تنها اختلاف‌نظر با کولمن بود که با عمل مخالفت می‌کرد. ۲۷

ملکه از اینکه نمی‌دانست چه بکند رنج می‌برد ولی سرانجام تصمیم

۲۵ همانجا و مصاحبه نگارنده با مورتون کولین.

۲۶ مصاحبه نگارنده با فرح دیبا، ۲۶-۲۷ مارس ۱۹۸۶.

۲۷ مصاحبه‌های نگارنده با مورتون کولمن، ۳۱ اکتبر ۱۹۸۵ و با ژرژ فلاندرن، ۲۶ فوریه ۱۹۸۵؛ و نامه فلاندرن به ژان برنار.



Xalvat.com

۵۲۴ |

«فرانسویان بیش از اندازه متکبر و بدعنعق بودند. آنها با من مثل يك راهبه در يك فاحشه‌خانه رفتار کردند.» فلاندرن می‌گوید که یکبار یقینت کولمن را گرفت و بر سرش فریاد زد: «یکی از ما دو نفر، زیادی است.» فرح از مشاهده عصبانیت فلاندرن که معمولاً شخصی آرام است، شگفت‌زده شد. فلاندرن برایش توضیح داد که در فوتبال گاهی لازم می‌شود شخص با بازیکن مقابل خود گلاویز شود. سپس افزود: «علی‌احضرتا، آیا وقت آن نرسیده که به این وقت تلف‌کردنها درباره شاه خاتمه بدهیم؟»^{۲۵}

فرح بعداً گفت: «تعداد دکتورها خیلی زیاد بود. مصری، فرانسوی، امریکایی. ولی هیچ‌کدام نمی‌خواستند مسئولیت اخذ تصمیم را به‌عهده بگیرند. بنابراین تصمیم را به ما واگذار می‌کردند. بعضیها می‌گفتند اطبای امریکایی بدر نمی‌خورند.»^{۲۶}

از يك جهت اوضاع برعکس شده بود. چند ماه پیش در مکزیک پزشکان امریکایی فلاندرن را کنار گذاشته بودند و اکنون در مصر چندین دکتر مصری و فرانسوی و تنها يك امریکایی یعنی دکتر کولمن وجود داشت. او از عمل جراحی شاه با توجه به حالت روبه‌ضعف او ناراحت بود. ضمناً کولمن نسبت به تیم پزشکی فرانسوی مشکوک بود. با گذشت زمان او حق را به جانب فرانسویان می‌دهد، هرچند عقیده دارد که عوارض بعد از عمل شاه بدگمانی‌اش را توجیه کرده است. می‌گوید: «پزشکان مصری و فرانسوی گلوی یکدیگر را می‌فشرده و من در وسط آنها قسار گرفته بودم. من همیشه از مصریان خوشم می‌آمده ولی تحمل فرانسویان را ندارم. به هیچ‌رو با آنان نمی‌شود کنار آمد.» فلاندرن بعدها گفت درست است که برخوردهایی بین فرانسویان و مصریان روی داد، ولی در این هنگام تنها اختلاف‌نظر با کولمن بود که با عمل مخالفت می‌کرد.^{۲۷}

ملکه از اینکه نمی‌دانست چه بکند رنج می‌برد ولی سرانجام تصمیم

^{۲۵} همانجا و مصاحبه نگارنده با مورتون کولین.

^{۲۶} مصاحبه نگارنده با فرح دیبا، ۲۶-۲۷ مارس ۱۹۸۶.

^{۲۷} مصاحبه‌های نگارنده با مورتون کولمن، ۳۱ اکتبر ۱۹۸۵ و با ژرژ فلاندرن، ۲۶ فوریه ۱۹۸۵؛ و نامه فلاندرن به ژان برنار.



گرفت فرانسویان عمل جراحی را انجام بدهند. در ۳۰ ژوئن پیرلوتی-فانییز شکم شاه را گشود و مایع درون آن را خالی کرد: یک لیتر و نیم چرک به علاوه بقایای لوزالمعده بیرون آورده شد. فلاندرن احساس کرد حرفش را به کرسی نشانده است ولی درعین حال خشمناک بود. معتقد بود که می‌شد از عفونت ناراحت‌کننده و وضعی که شاه طی سه ماه گذشته از آن رنج برده بود اجتناب شود. پس از عمل جراحی در ماه آوریل، می‌بایست لوله‌ای در زخم بیمار کار می‌گذاشتند که هر روز بتواند پاک شود. او اتاق عمل را ترک کرد و این اخبار را به ملکه داد. ملکه از این که عمل جراحی اشتباه نبود، خوشحال شد و به فلاندرن گفت: «حال برو در اتومبیل فانییز سرود مارس‌ییز بخوان.» ولسی فلاندرن می‌دانست وقت جشن گرفتن نیست. ۲۸

پس از عمل دوم، روابط بین دکترها باز هم تیره‌تر شد. اشرف نظریات جدیدی مطالبه می‌کرد. دکتر پیرنیا از کولمن خواهش کرد تیم جدیدی تشکیل بدهد. رابرت آرماتو نیز در نیویورک به جمع‌آوری تیم دیگری پرداخت. دکتر کین برنامه بازگشت به مصر را ترتیب داد. اما در همان حال آرماتو به او تلفن کرد و گفت یک «انقلاب درباری» صورت گرفته و فعلاً به وجود او نیازی نیست. مصریان - درست مثل پاناماییها در چند ماه قبل - از اینکه تمام مسئولیتهای مربوط به بیمار از آنان سلب شده بود، خشمگین بودند. آنان تعدادی پزشک ارشد بودند که مثل دانشجویان پزشکی با آنها رفتار می‌شد. ۲۹ مصریان شروع به شکایت از یکی از اعضای تیم فرانسوی کردند که دوست دخترش را همراه آورده بود و دو روز پیش بمناسبت سالروز تولد او در دوقدمی اتاق شاه در بیمارستان شامپانی نوشیده بود. مارک مرس می‌گوید بعضی از فرانسویان طوری رفتار می‌کردند که گویی برای گذراندن تعطیلات به قاهره آمده‌اند. پزشکان فرانسوی رنجیده‌خاطر شدند و تهدید به ترک قاهره نمودند. ۳۰ ملکه از فلاندرن خواست که در این موضوع دخالت کند و گفت: «باید اینگونه مسائل

۲۸ همانجا. Xalvat.com

۲۹ مصاحبه نگارنده با بن کین و رابرت آرماتو.

۳۰ مصاحبه‌های نگارنده با مورتون کولمن، مارک مرس، ژرژ فلاندرن.



Xalvat.com

۵۴۵

را کنار بگذاریم.» ولی می‌افزاید: «احساس کردم که فرانسویان مایل به رفتن هستند و ما دکتر دیگری در دسترس نداشتیم. موقعیت وحشتناکی بود.»^{۳۱}

کلیهٔ دکترها نشستی تشکیل دادند. فرح می‌گوید: «هیچ‌کس مایل نبود تصمیم بگیرد. همیشه در لحظات سخت یکی از اعضای خانواده می‌بایست تصمیم بگیرد.» از پرزیدنت سادات خواستند که دخالت کنند. او ظاهراً به پزشکان مصری اظهار داشت که اکنون که مسلم شده شاه در آستانهٔ مرگ قرار دارد، بهتر است آنها خودشان را کنار بکشند. فلاندرن می‌گوید سادات تأکید کرد که خود او – یعنی فلاندرن – مسئولیت همه‌چیز را برعهده دارد.

در اوائل ژوئیه اختلاف‌نظر به روزنامه‌های مصری نیز درز کرد. روزنامهٔ معتبر **الاهرام** گزارش داد که ضمن عمل جراحی طحال، لوزالمعدهٔ شاه صدمه دیده است و نوشت: «وقتی عمل به پایان رسید، ضمن جستجوی جایی برای بستن گره جراحی، برحسب تصادف یکی از آلات جراحی به دم لوزالمعده اصابت کرد و موجب ایجاد يك کیسهٔ چرکی گردید... ناحیه چرک کرد زیرا داروهای ضدسرطان که به شاه داده می‌شد گویچه‌های سفید خون او را کاهش داده و قابلیت مبارزه با عفونت را از او سلب کرده بود.»^{۳۲}

این گزارشها که رسانه‌های گروهی آمریکا عیناً نقل می‌کردند، از جانب دکتر دوبیکی بی‌اساس خوانده شد. او در مصاحبه‌ای در ۸ ژوئیهٔ ۱۹۸۰ در هوستون اظهار داشت وضع مزاجی شاه رو به بهبود می‌رود. او مرتباً با قاهره تماس تلفنی دارد و افزود: «ضمن گفتگو-هایی که داشته‌ام هیچ‌گاه این احساس را نیافته‌ام که او در آستانهٔ مرگ می‌باشد.» وی منکر این شد که ضمن عمل طحال، لوزالمعده برحسب تصادف صدمه دیده است. «امکان ندارد آلت جراحی تصادفاً به دم لوزالمعده اصابت کرده باشد. ما نوك بی‌حفاظ لوزالمعده را قطع کردیم و به آن ناحیه بنیه زدیم. همه‌چیز پاك و سترون بود.»

۳۱) مصاحبهٔ نگارنده با فرح دیبا، ۲۶-۲۷ مارس ۱۹۸۶.

۳۲) **الاهرام**، ۶-۱۱ و ۲۰ ژوئیهٔ ۱۹۸۰.



دوبیکی گفت در اواخر آوریل که شاه را دیده «هیچ گونه علامت عفونت ناشی از عمل جراحی در او وجود نداشته است.» او تقصیر مسائلی جاری شاه را به گردن استفاده بیش از اندازه شیمی درمانی انداخت که مقاومت بدن را در برابر عفونت کاهش داده است. و حال آنکه از ماه مه به بعد هیچ گونه شیمی درمانی به شاه داده نشده بود. ۲۲.

بعدها دکتر دوبیکی در پاسخ به سؤالاتی برای تهیه این کتاب اظهارداشت: «پزشکان مصری نیز مثل ما از خواندن مقاله **الاهرام** شگفت زده شدند و اطمینان دادند که هیچ کسی در بیمارستان چنین اطلاعاتی را نداده زیرا این اطلاعات نادرست بوده است...» ۲۲ ضمناً دوبیکی از دکتر جerald لوری که دستیار او هنگام عمل شاه بود اظهار نظر طلبید و دکتر لوری نظر دوبیکی را تأیید کرد. ۲۵.

دکتر فلاندرن اظهار نظر کرد که او نیز یقین داشته که شاه از دمل زیر حجاب حاجز رنج می برده است و افزود: «وقتی دکتر پیسرلویی فانییز او را در اواخر ژوئن عمل کرد، یک مردگی یافت در دم لوزالمعده پیدا کرد. این فقط می توانست ضایعه ناشی از فشار به دم لوزالمعده در حین درآوردن طحال بوده باشد. من مایل نیستم آن را اشتباه بنامم بلکه مسئله ای است که برای هر جراحی ممکن است اتفاق بیفتد. وانگهی امکان ندارد بعلمت زیاده روی در شیمی درمانی یک زخم دقیقاً مشخص در لوزالمعده یا کیسه چرکی در لوزالمعده ایجاد شود.» درحالی که هیچ قرینه ای در دست نیست که یک آلت جراحی به لوزالمعده اصابت کرده باشد، عفونت ممکن است از گیره هایی ایجاد شده باشد که در جریان عادی عمل جراحی با لوزالمعده تماس گرفته اند. ۲۶.

۳۳) مجله اخبار پزشکی آمریکا، ۱۸ ژوئیه ۱۹۸۰ و نامه او به نگارنده، ۲۱ مارس ۱۹۸۸.

۳۴) مصاحبه نگارنده با دوبیکی، ۲۳ و ۲۵ آوریل ۱۹۸۷.

۳۵) نامه بدون تاریخ دکتر لوری به دوبیکی که در حدود فوریه-مارس ۱۹۸۸ نوشته شده است.

۳۶) مصاحبه نگارنده با فلاندرن، ۲۶ فوریه ۱۹۸۵ و مکاتبات بعدی و مصاحبه آخر در آوریل ۱۹۸۸.



Xalvat.com

۵۲۷

* * *

در اوایل ژوئیه ۱۹۸۰ دو بیکسی اظهار نمود که «دارد بتدریج خوشبین می‌شود». ولی وضع مزاجی شاه در طول ماه ژوئیه رو به وخامت رفت، چند عمل جراحی برای جلوگیری از خونریزی داخلی انجام گرفت. هوش و حواس او کاملاً سر جایش بسود و می‌توانست گاهی روی صندلی بنشیند. اما بیشتر اوقات روی تخت دراز کشیده بود. بندرت می‌توانست غذا بخورد. ژرژ فلاندرن از دردی که شاه می‌کشید ناراحت بود. ۲۷

واکنش رادیوتهران به اخبار مربوط به عودکردن بیماری شاه این بود که پرزیدنت کارتر را متهم به توطئه برای «حذف شاه بمنظور پیروزی در انتخابات» کرد. اما به گفته رادیوتهران «قتل شاه مخلوع در قاهره هیچ‌گاه مسئله را حل نخواهد کرد».

اکنون فرزندان شاه در مصر بودند اما بیشتر اوقاتشان را به‌جای اینکه بر بالین پدرشان بگذرانند، در کنار دریا در اسکندریه بسر می‌بردند. هر روز فرح و مارک مرس در کنار بستر شاه می‌نشستند و مرس با شتاب هرچه تمامتر به شاه در بازنویسی خاطراتش کمک می‌کرد. هر روز مرس از او سؤال می‌کرد که آیا با این یا آن توصیف اشخاص یا خاطره موافق است یا نه. بتدریج که شاه ضعیف‌تر می‌شد، مرس ناچار بود بیشتر به سوی او خم شود تا پاسخ‌هایش را بشنود. نسخه نهائی و امریکایی خاطرات شاه از بسیاری جهات با نسخه‌ای که قبلاً در فرانسه و انگلستان منتشر شد، تفاوت دارد. خاطرات مزبور بعد از مرگ او منتشر شد و روی جلد آن نوشته بود: «قصد من این است که نسخه امریکایی پاسخ به تاریخ، متن نهائی باشد.» در این نسخه شاه برای خودش اعتبار بیشتری در متوقف‌ساختن شکنجه‌های ساواک از آنچه در کتاب اصلی گفته بود قائل شده است. ضمناً این ادعا را افزوده که ریچارد نیکسون و هنری کیسینجر نامه‌هایی به او نوشته و از او خواهش کرده بودند افزایش بهای نفت را لغو کند. او بطور کلی لحن انتقادآمیزتری نسبت به «ضعف» امریکا در برابر

(۳۷) مصاحبه‌های نگارنده با ژرژ فلاندرن، لوسی پیرنیا، مارک مرس.



تهدیدهای شوروی دارد. ۲۸.

اردشیر زاهدی تنها مقام عالی‌رتبه حکومت شاه بود که در هفته‌های آخر زندگی شاه به قاهره آمد. او یک پیام خصوصی از ثریا برایش آورده بود. زاهدی بیشتر مانند رئیس تشریفات عمل می‌کرد، سیگار برگت به این و آن تعارف می‌کرد و می‌کوشید چنگت و توطئه بین درباریان و پزشکان را در راهرو خارج اتاق شاه خاموش سازد. او رقابت میان پزشکان امریکایی و فرانسوی را نشانه نبرد بین دشمن دیرینه‌اش اشرف و فرح در اثبات عشقشان به شاه می‌دید. فلاندرن می‌گوید اشرف خیلی با هیجان رفتار می‌کرد. در میان برادران و خواهران شاه تنها به او وفاداری محض و توأم با تعصب نشان می‌داد. در اواخر ژوئیه، کولمن پس از آنکه نتوانست فرانسویان را با نظرش موافق کند، خودش را کنار کشید. کولمن ادعا کرد «بیمارستان مبدل به سیرک شده بود و فرانسویان نقش دلقکها را بازی می‌کردند.» دوبیکی و کین نیامدند. اکنون در پایان کار دکتر فلاندرن همانند شش سال گذشته به تنهایی و آرامی به شاه خدمت می‌کرد. شاه خون از دست می‌داد و در حال احتضار بود. آنتهایی که در اطرافش بودند می‌گفتند تحملش زیاد است. فلاندرن می‌گوید: «او فقط از کشورش صحبت می‌کرد.»

بعدها فرح تعریف کرد: «در تمام این مدت هر کسی شکایت می‌کرد، ولی شوهرم هیچ‌گاه لب به شکایت نگشود، هیچ‌گاه کلمه‌ای علیه کسی بر زبان نیاورد. فقط گاهی می‌گفت: «نمی‌فهمم چرا اینطور شده.» اما هرگز عصبانی نشد و به دیگران دشنام نداد. وانگهی وقتی کسی این‌قدر رنج‌کشیده و این‌همه چیز دیده باشد، چه می‌تواند بگوید؟ کلمات برای بیان احساسات کافی نیست.» ۲۹.

اندکی قبل از مرگ شاه، وقتی جهان‌سادات از او در بخش مراقبت‌های ویژه عیادت کرد، او نیز از بردباری شاه تکان خورد. به شاه گفت بزودی حالش بهتر خواهد شد و همگی به اتفاق به اسکندریه خواهند

(۳۸) مصاحبه‌های نگارنده با مازک مرس، اردشیر زاهدی، کریس گادک.

(۳۹) مصاحبه نگارنده با فرح دیبا، ۲۶-۲۷ مارس ۱۹۸۶.



Xalvat.com

۵۴۹

رفت و اوقات خوشی را خواهند گذراند. وقتی اشکهای فرح را دید، گفت: «شجاع باش. احساسات را به او نشان نده. او خیلی باهوش است و خواهد فهمید.»^{۴۰}

* * *

پایان کار شاه ناگهانی بود. در ۲۶ ژوئیه درجه حرارت بدنش یکباره بالا رفت چون يك عفونت دیگر به بدنش حمله ور شده بود. به طرز بدی شروع به خونریزی داخلی کرد و در اغما فرو رفت. روشن بود که در آستانه مرگ قرار دارد. فلاندرن حقیقت را به فرح و اشرف گفت. فرح با افسردگی زیاد از وی خواهش کرد فرزندانش را از اسکندریه فراخواند. اردشیر زاهدی نیز به آنها تلفن کرد و آنها در شب گرم و طاقت فرسا به قاهره بازگشتند. وقتی فرح ناز هفده ساله پدرش را دید در کنار بستر به زانو درافتاد، دستش را گرفت و فریاد زد: «بابا، بابا.» در آن سوی دیگر تخت فلاندرن تمام شب فشار خون و ضربان قلب شاه را کنترل می کرد. اما پس از تزریق هفده واحد خون به این نتیجه رسید که تلاش بیشتر بی فایده است و آنچه را «درمان مصرانه» می نامید، متوقف کرد.^{۴۱}

بعدها اشرف روایت خود را از مرگ برادرش در مجله پاری ماچ منتشر ساخت و گفت به دستگاه نوار قلب برادرش چنانکه گویی زندگی خودش به آن وابسته است، می نگریست. «با دنبال کردن حرکات سوزن احساس می کردم که قلب خودم می تپد، نبض خودم می زند.» در نیمه شب روشن شد که قلب بتدریج آهسته تر کار می کند. اشرف می گوید: «روحم بکلی مشوش بود، اما يك فکر بر سایر افکارم تسلط داشت: من هم باید با او دنیا را ترك کنم. نباید پس از او زنده بمانم.» از دکتر پیرنیا پرسید شاه چه مدت زنده خواهد ماند. او پاسخ داد پنج شش ساعت. می نویسد:

40) Sadat, *A Woman of Egypt*, p. 432.

۴۱) مصاحبه های نگارنده با ملکه، لوسی پیرنیا، اردشیر زاهدی، مارکمرس، ژرژ فلاندرن و... نامه فلاندرن به ژان برنار، و نیز Salinger, *America Held Hostage*, pp. 261-262.



با خودم گفتم اگر می‌خواهم هم‌زمان با او بمیرم باید هم‌اکنون چیزی بخورم... چیزی که می‌خواستم این بود که همانطور که زندگی را با هم شروع کرده بودیم با هم تمام کنیم. مثل يك آدم کوکی به اتاقم رفتم و مشتی از قرصهای خواب و والیوم را بلعیدم. سپس دراز کشیدم و منتظر خواب شدم. اما خواب بسراغم نمی‌آمد. بیدار بودم و سؤالی را که ماهها بود ذهنم را مشغول کرده بود از خودم می‌کردم: «این چه عدالتی است که برادرم را وادار کرده آخرین ساعات عمرش را در تبعید، در يك اتاق كوچك بیمارستان، دور از هر چیزی که دوست دارد سپری کند؟ امروز می‌دانم که پاسخ به این سؤال را هرگز نخواهم یافت.

پس از دراز کشیدن و مدتی اندیشیدن، اشرف تصمیم گرفت نزد برادرش برگردد. ساعت ۵ صبح بود.

او هنوز زنده بود و بسرعت نفس می‌کشید. به‌دستگاه نوار قلب و سپس به خودش نگریستم. ناگهان دستگاه متوقف شد. دست برادرم را در دست گرفتم و فهمیدم تمام کرده‌است... مثل کسی که در خواب راه می‌رود او را در آغوش گرفتم و کساری را که هرگز در زمان حیات او نکرده بودم کردم: تا جایی که دلم می‌خواست او را بوسیدم - دستپایش، پاهایش... دلم نمی‌خواست او را ترك کنم. آنقدر با او ماندم که احساس کردم دستپایش سرد شده‌است. آنگاه از هوش رفتم. مرا به کاخ بردند و وقتی به هوش آمدم ده قرص دیگر بلعیدم و با خود اندیشیدم این‌بار مؤثر خواهد بود. اما هیچ اتفاقی رخ نداد و سرانجام ناچار شدم بپذیرم که وقتی خدا کسی را نمی‌خواهد او را نزد خود نمی‌طلبد. ۲۲.

Halvat.com



Xalvat.com

۵۴۱

دیگر کسانی که آن شب در آنجا بودند، خاطرات دیگری دارند. سرهنگ جهان‌بینی می‌گوید اشرف روی يك صندلی کنار تخت نشسته و به چهره برادر دوقلویش خیره شده بود. آشکارا از فقدان عشق زندگی‌اش دچار ضربه روحی شده بود.

فرح و بچه‌ها چندین بار در طول شب به بالین بیمار آمدند. دکتر پیرنیا نیز آنجا بود. همین‌طور امیر پورشجاع پیشخدمتی که بیست و پنج سال خدمت کرده بود و قلبی ضعیف داشت برای اربابش غصه می‌خورد. اردشیر زاهدی تمام شب را در اتاق ماند. قبل از آنکه شاه از هوش برود زاهدی به او گفت: «شما در حال شوک هستید. حالتان بهتر خواهد شد.» شاه جواب داد: «نه، شما نمی‌فهمید، دارم می‌میرم.» دست زاهدی را گرفت و نگاهش به قطره‌هایی که از لوله به بازویش می‌رفت خیره شد. قبل از سپیده‌دم دچار اغما شد و چند دقیقه قبل از ساعت ده صبح ۲۷ ژوئیه ۱۹۸۰ جان سپرد.

وقتی شاه درگذشت اردشیر زاهدی و مازک مرس در پای تخت او ایستاده بودند. امیر پورشجاع سرش را به دیوار تکیه داد و چنان گریه و شیون کرد که دیگران برایش نگران شدند. ۲۲ پزشکان لوله‌ها را از بدن شاه جدا کردند. فرح از دکتر پیرنیا خواهش کرد حلقه ازدواج شاه را از دستش درآورد و به او بدهد. او يك جلد قرآن کوچک نیز از زیر پالش درآورد. يك پرستار مصری چشمانش را بست. فرح و پسرش رضا گونه‌هایش را بوسیدند. جنازه را به سردخانه بردند. يك نفر مخفیانه عکسی از جنازه گرفت و به پاری‌ماچ فروخت.

* * *

دولت امریکا مرگ شاه را به طرزی آشفته و بی‌ربط تلقی کرد. بدون اینکه هیچ اشاره‌ای به اتحاد طولانی او با ایالات متحد بکند. بیانیه فقط متذکر شد که «شاه برای مدتی استثنائاً طولانی، یعنی ۳۷ سال، رهبر ایران بوده است. تاریخ نشان خواهد داد که او «در زمانی که تحولات عمیقی صورت گرفت، کشورش را رهبری می‌کرد. مرگ او نشانه پایان يك عصر در ایران می‌باشد.» ۲۴

43) Salinger, *America Held Hostage*, pp. 261-262.

(۴۴) نیویورک تایمز، ۲۸ ژوئیه ۱۹۸۰.



هنری کیسینجر مهربان تر بود و گفت: «او یک دوست خوب امریکا بود که در هر بحرانی در کنار ما ایستاد.» و افزود: «شاه درحالی مرد که همه دوستانش بجز سادات او را ترک نموده بودند.» ریچارد نیکسون اظهار داشت: «تصور می‌کنم کاری که دستگاه دولتی ما کرده، یکی از صفحات سیاه تاریخ امریکا تلقی خواهد شد.»

دیوید راکفلر اظهار عقیده کرد که تاریخ از شاه بعنوان «یک رهبر مترقی که طی چند دهه در راه پیشرفت اقتصادی و اجتماعی کشورش تلاش کرد، یاد خواهد کرد.» جان مک‌کلوی که مانند کیسینجر و راکفلر برای ورود شاه به امریکا مبارزه کرده بود گفت: «فکر می‌کنم او شایسته رفتار بهتری از جانب ایالات متحده بود. رفتار ما عاری از بزرگواری بود.»^{۴۵}

در ایران، مرگ شاه با بی‌تفاوتی تلقی شد و تقاضای استرداد او متوقف گردید - بجز در میان سیاستمدارانی نظیر صادق قطب‌زاده که حساب می‌کرد این کار برایش وجهه شخصی ایجاد خواهد کرد، اما حتی برای قطب‌زاده نیز این تعقیب هیجان و لطف خود را از دست داده بود. چند روز قبل او گفته بود: «هیچ‌کس اهمیتی به شاه نمی‌دهد، چون کار او تقریباً تمام است. من که شخصاً اهمیتی نمی‌دهم، او در حال احتضار است و وقتی در قبر قرار بگیرد باید جوابگوی جنایاتش در برابر خدا باشد.»

هنگام مرگ شاه رادیو تهرآن اعلام کرد: «محمدرضا پهلوی، خون‌آشام قرن، بالاخره مرد.» خبرگزاری رسمی ایران اعلام کرد: «محمدرضا پهلوی، شاه شاهان و فرعون دوران مرد. شاه‌خان در جوار قبر فراعنه یاستانی مصر و در پناه سادات، در رسوایی، بدبختی و آوارگی و در همان حال ناامیدی خوابیده که فرعون و قشونش در دریا غرق شدند.»^{۴۶}

خانم سادات تشییع‌چنازه رسمی را که شوهرش برای شاه ترتیب

(۴۵) همانجا.

(۴۶) قایم، لندن، ۲۸ ژوئیه ۱۹۸۰.



داد، باشکوه نامید. سادات گفت که شاه «چندین بار از تشییع جنازه ساده گفتگو کرده بود ولی به تلافی آنچه او برای ما کرده بود تصمیم گرفتیم با همان احتراماتی از او بدرقه کنیم که در زمان حیاتش از او در کشورمان استقبال کردیم.» گور شاه در مسجد الرفاعی، آماده شده بود، و این همانجایی بود که جنازه رضاشاه در زمان جنگ دوم جهانی به امانت گذاشته شده بود و بعدها پسرش آن را به ایران برد.

روز تابستانی بسیار گرمی بود. تابوت که در پرچم ایران پوشیده شده بود بر روی توپی با اسب حمل می‌شد. پیشاپیش آن سه افسر مصری سه عدد از نشانهای شاه را روی بالشهای کوچک حمل می‌کردند. دو عدد از این نشانها ایرانی و سومی مصری بود. بقیه نشانهای پیشماری که شاه در طول سلطنتش دریافت کرده بود در صندوقی که امیر پورشجاع با خودش دور دنیا گردانده بود، حفظ می‌شد، زیرا این کشورها او را در هنگام تبعید نپذیرفته بودند.

پشت سر تابوت هیئت تشییع‌کنندگان فاصله پنج کیلومتر را تا مسجدالرفاعی در خیابانهای قاهره پیمودند. خانم سادات در کنار فرج قرار گرفته بود. سادات به او گفته بود: «هر کاری فرج کرد تو هم بکن. باید در این روزهای غم‌انگیز و دشوار به او کمک کنیم.» در آن سوی خانم سادات، اشرف با عینک و روسری سیاه به سرهنگ نویسی تکیه کرده بود.

برجسته‌ترین شخص در میان عزاداران ریچارد نیکسون بود. کنستانتین پادشاه سابق یونان نیز آمده بود. دولتهای آمریکا و آلمان غربی و فرانسه سفیران خود را فرستاده بودند. انگلستان کاردار خود را اعزام کرده بود. تنها کشور عربی که نماینده فرستاده بود مراکش بود. اسرائیل نخستین سفیرش در مصر را فرستاده بود. ۲۷.

درحالی‌که موکب تشییع‌کنندگان از میان محله‌های پرجمعیت عبور می‌کرد، هلیکوپترهای نظامی برفراز سرشان پرواز می‌کرد و هزاران سرباز و پلیس مواظب توده مردم بودند. در یک نقطه پلیسها به مردم حمله کردند و کوماندها با چماقهای برقی مخصوص ضدشورش مردم



را از تشییع‌کنندگان دور ساختند. چهار روز بعد فرح بیانی‌های منتشر کرد و ضمن آن اعلام داشت که شاه قبل از مرگ وصیت کرده بود که جنازه‌اش را در میان امرای مقتول ارتشش به خاک سپارند. بیانیه می‌گفت یکی از آخرین اظهارات شاه این بود: «من ملت بزرگ ایران را به ولیعهد می‌سپارم. خدا او را حفظ کند. این آخرین آرزوی من است.»

Xalvat.com

سخن آخر

Xalvat.com

مرگ شاه تأثیری در سرنوشت گروهانهای امریکایی در ایران نداشت. آنها چند ماه بعد، پس از توافقهای پیچیده مالی که در الجزایر میان دولتهای ایالات متحد و ایران صورت گرفت، در ۲۰ ژانویه ۱۹۸۱ چند دقیقه پس از آنکه رونالد ریگان ریاست جمهوری امریکا را از کارتر تحویل گرفت، آزاد شدند. از آن هنگام بخش مهمی از جهان تحت سلطه میراث شاه و الهامات آیت‌الله خمینی قرار داشته است.

پس از مرگ شاه فرح دیبا و فرزندانش تا اوائل ۱۹۸۲ در کاخ قبه در قاهره بسر بردند. آنگاه رضا به مراکش رفت تا ثابت کند که از مادر خود مستقل است. در ۱۹۸۴ که به سن بیست و سه سالگی رسید به امریکا رفت و در خارج از شهر واشینگتن اقامت گزید. او ظاهراً تمام اوقات خود را صرف فعالیتهای سیاسی کرد ولی از قرار موفقیتهای نداشت. در ۱۹۸۶ گزارش داده شد که او نیز مانند پدرش از حمایت



سازمان سیا برخوردار می‌شود. او و مادرش همیشه دربارهٔ نحوهٔ مبارزه با یکدیگر اختلاف نظر داشتند.

فرح و سه فرزند کوچکترش فرحناز و علیرضا و لیلا در ۱۹۸۲ به امریکا عزیمت کردند و کودکان به ادامهٔ تحصیل پرداختند. در ۱۹۸۸ فرح اوقات خود را میان کانکتیکات و اروپا تقسیم می‌کرد.

اشرف همچنان به رفت‌وآمد میان نیویورک و پاریس ادامه داد. در این مدت او لباس‌عزا دربر داشت. از اجتماعات دوری می‌کرد و می‌گفت: «چرا تظاهر به خوشحالی کنم درحالی‌که از قلبم خون می‌چکد؟» او بیشتر اوقات روز را در تختخواب می‌گذراند و بعد از ظهرها برای ماساژ از جا برمی‌خاست و شبها گاهی با اطرافیان به سینما می‌رفت. مثل ایام گذشته، تماشای فیلم یکی از سرگرمیهای مورد علاقهٔ او بود. پس از سینما نوبت صرف شام، و سپس نوبت تفریح مورد علاقهٔ خانوادهٔ پهلوی یعنی ورق‌بازی تا سپیدهٔ صبح بود که سرانجام خسته می‌شد و سعی می‌کرد به خواب برود. اشرف یک بنیاد مطالعات ایران‌شناسی در نیویورک تأسیس کرد که هدف آن زنده نگاه داشتن فرهنگ و تاریخ ایران در میان چند میلیون ایرانی است که در تبعید بسر می‌برند. او به تعدادی از ایرانیان که برعکس خودش در اثر انقلاب بی‌پول شده‌اند کمک مالی می‌داد. بقیهٔ خویشاوندان و بعضی از مقامات زمان شاه از زندگی مرفهی برخوردارند. مثلا هوشنگ انصاری وزیر دارایی شاه میلیونها دلار پول خود را در نیویورک بکار انداخته و همچنان سه ثروتش می‌افزاید. او دوستش هنری کیسینجر را در هیئت‌مدیرهٔ شرکت «استراحتگاه آفتاب» که در مجمع‌الجزایر ویرجین به هتل‌سازی اشتغال دارد شریک ساخته است. ۱.

رابرت آرماتو به کار برای اشرف - نه برای فرح - ادامه داد. نام او با روبرتو کالوی بانکدار ایتالیایی و عضو لژ فراماسونری مربوط شد که جنازه‌اش را زیر پل بلك فرایار لندن به دار آویخته یافتند. قبل از مرگ کالوی از آرماتو تقاضا شده بود کنسرسیومی برای خرید «بانک آمبروزیانو» متعلق به کالوی تشکیل بدهد. او این معامله را



در مجمع‌الجزایر سیشلز انجام داد و پس از آن در انقلاب فیلیپین تا حدودی با خانم آکینو همکاری کرد. شرکت او تا سال ۱۹۸۸ فعالیت خود را در اندونزی و کره نیز گسترش داد.

مارک مرس استخدام آرماتو را ترك کرد و برای کار در يك گروه مشاور مدیریت به واشینگتن رفت. ولی تماس خود را با فرح قطع نکرد.

دکتر پیرنیا و سرهنگ جهان‌بینی و امیر پورشجاع و سایر اعضای ایرانی گروهی که با شاه سفر کرده بودند، همگی در امریکا اقامت گزیدند.

اردشیر زاهدی به خانه واقع در ساحل دریاچه ژنو بازگشت که پدرش در سالهای ۱۹۵۰ پس از آنکه شاه وی را از نخست‌وزیری برکنار کرد، خریده بود.

پزشکان به مشاغل خود بازگشتند. بسیاری از آنان جزئیات آنچه را روی داده بود فاش ساختند. پاره‌ای از این روایات را بدشواری می‌توان با دیگران تطبیق داد. از پزشکان اصلی تنها دکتر فلاندرن ساکت‌ماند.*

* بلافاصله پس از مرگ شاه، فلاندرن نامه‌ای به دکتر دوپیکسی نوشت و آخرین هفته‌های شاه را تعریف کرد. او نوشت: «به‌رغم تشخیص دمل زیر حجاب حاجز که با تأخیر زیاد صورت گرفت، تحول مساعد دمل اجازه می‌دهد این را بگویند که بیمار از عفونت بعد از عمل جراحی نمرده بلکه از عود کردن بیماری بدخیم درگذشته است... قطع شیمی‌درمانی طی دو ماه اخیر که بسبب عفونتهای کنترل‌نشده و تشخیص دمل زیر حجاب حاجز با تأخیر زیاد صورت گرفت متأسفانه به سرطان لنف بدخیم اجازه داد که پیشرفت خود را از سر بگیرد.»

دکتر دوپیکسی در پاسخ فلاندرن نوشت: «هنگامیکه در اواخر آوریل از شاه عیادت کرده بود، او و پزشکان مصری توافق داشته‌اند که هیچ‌گونه علائم کلینیکی یا آزمایشگاهی عفونت زیر حجاب حاجز وجود ندارد (همانطور که در ورقه چایی پیوست ملاحظه می‌کنید، من شخصاً تجربیاتی در این زمینه دارم) و کلیه علائم بیمار از قبیل بی‌اشتهایی، انسداد روده، اختلالات جهاز هاضمه احتمالاً ناشی از واکنش به شیمی‌درمانی سرطانی بوده‌است. بنابراین پیشنهاد شد که شیمی‌درمانی به میزان کمتر در حدود پنج روز بعد از سر گرفته شود و سپس ←



Xalvat.com

۶۲۸

بارها می‌خواست به اظهارات دیگران در مورد معالجه شاه پاسخ دهد ولی فرح او را به احتیاط دعوت کرد و گفت: «گمان نمی‌کنید ما هم‌اکنون به اندازه کافی دشمن داریم؟» فلاندرن تا وقتی که موافقت کرد برای تهیه این کتاب با نگارنده مصاحبه کند، علناً چیزی نگفت و خودش را با اعتمادی که فرح به او ابراز می‌داشت، دلداری می‌داد. او بخاطر می‌آورد که باری اومیرا جراح ایرلندی ناپلئون در سنت‌هلن نیز پس از مرگ امپراتور فرانسه مورد انتقاد قرار گرفته بود. سرانجام اومیرا روایت خودش را از مرگ ناپلئون منتشر ساخت و نوشت: «این عقیده من است و آن محصول نفرتی نیست که در حال حاضر بر علیه من برانگیخته شده بلکه نتیجه فکری است که از مدتها پیش در مغز جا داشته و اکنون آن را با عبارات دقیق و روشن بیان می‌کنم.» در سال ۱۹۸۷ فلاندرن نیز همین کار را کرد و جریان بیماری و مرگ شاه را در نامه‌ای طولانی برای استادش ژان برنار شرح داد.

فلاندرن نوشت که نمی‌خواست سوگندنامه بقراط را زیر پا بگذارد و اسرار بیمارش را فاش کند ولی چون ملاحظه کرده که بقدری مطالب نادرست در این زمینه انتشار یافته که لازم است تصحیح شود، و چون احساس کرده که ملاحظات او درباره آخرین روزهای شاه ممکن است به اعاده حیثیت مردی که از هرسو مورد حمله قرار گرفته بود کمک کند، مبادرت به نوشتن این نامه کرده است. «امکان دارد این تذکرات مختصر بعدها برای شهبانو که این درام را مانند یک ملکه، یک همسر، یک زن و یک مادر گذرانند، مفید واقع شود... شرافت ایجاد می‌کند که من رازداری مطلق را رعایت کنم ولی چنین کاری بدان معنی است که روایاتی که در روزنامه‌های مختلف منتشر شده است صحت دارد - که به عقیده من چنین نیست و دست‌کم با تجربه شخصی من تطبیق

مقدار آن بتدریج و با توجه به واکنش بیمار زیاد شود... بنابراین چنین می‌نماید که بیمار از یک سو در اثر مصونیت سیستم تضعیف‌شده خود در اثر شیمی‌درمانی سرطانی دچار پیشرفت عفونت عمومی و ایجاد چند عفونت موضعی شده بود و از سوی دیگر لزوم قطع شیمی‌درمانی سرطانی منجر به پیشرفت سرطان گردید.»



نمی‌کنند.»

در مصر، نارضایتی عمومی از حکومت انورسادات در خلال سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۸۱ ماه به ماه افزایش یافت. صلح او با اسرائیل در گل فرو رفته بود. پیمان کمپدیوید مصر را از جهان عرب منزوی ساخته ولی منافع محسوسی نصیب اکثریت ملت مصر نکرده بود. در صحنه بین‌المللی، سادات هنوز آنچه را حسنین هیکل روزنامه‌نگار مصری «مقام سوپرستار» می‌نامید، حفظ کرده بود. اما بیش از پیش از خود مصر دُور می‌شد. حتی رسانه‌های گروهی امریکا به مقایسه‌کردن مسائل او با شاه پرداختند. در سپتامبر ۱۹۸۱ سادات صدها نفر از منقدان و مخالفانش را بازداشت کرد. در ۶ اکتبر ۱۹۸۱ ضمن يك رژه نظامی به دست اعضای جمعیت اخوان‌المسلمین به قتل رسید. در تشییع‌چنانچه او کهکشانی از رهبران بیگانه، از جمله سر رئیس‌جمهوری سابق امریکا و نخست‌وزیر اسرائیل شرکت کردند. اما تعداد هموطنانش در میان تشییع‌کنندگان ناچیز بود. بعدها همسرش جهان به امریکارفت و در آن کشور اقامت گزید.

ملك‌حسن همچنان بر تخت سلطنت مراکش باقی ماند. لیندن پیندلینگت در ۱۹۸۶ مجدداً به نخست‌وزیری باهاما انتخاب شد. ولی لوپز پورتی‌یو در ۱۹۸۲ دیگر به ریاست جمهوری مکزیك انتخاب نشد. ژنرال عمر توریخوس در اوت ۱۹۸۱ کشته شد؛ هواپیمای او در هوای نامساعد به کوه اصابت کرد. گراهام گرین نوشت: «وقتی خبر مرگ توریخوس را شنیدم مثل این بود که پاره بزرگی از تنم را جدا کرده باشند... هرگز دوستی به‌خوبی توریخوس را از دست نداده بودم.»
جانشین توریخوس بعنوان فرمانروای بالفعل پاناما مانوئل آنتونیو نوریه‌گا بود که زمانی که شاه در جزیره کونتادورا پسر می‌برد ریاست سازمان امنیت پاناما را برعهده داشت. نوریه‌گا بدون محبوبیت‌مردمی توریخوس به حکومت پرداخت.

در سال ۱۹۸۶ نیویورک‌تایمز او را متهم به خرید و فروش مواد مخدر، جاسوسی برای سازمان امنیت کوبا و سازمان سیا و همدستی در قتل دکتر هوگو اسپادافورا سیاستمدار پانامایی کرد. نوریه‌گا در



پاسخ به این حملات جزوه‌ای منتشر ساخت که در میان عکسهای گوناگون او نقلی داشت که با این جمله شروع می‌شد: «امروز من می‌خواهم سخنان خود را با کلماتی از مزامیر کتاب مقدس آغاز کنم که می‌گوید: «آنانی که بر خداوند توکل دارند مثل کوه صهیون اند که جنبش نمی‌خورد و پایدار است تا ابدالابد.»

در ۱۹۸۷ یکی از افسران ارشد گارد ملی، اتهامات علیه نوریه‌گا را تکرار کرد و مدعی شد که نوریه‌گا در هواپیمای تورینوس خرابکاری کرده‌است. مردم پاناما بر حکومت نوریه‌گا شوریدند و آشوبها بزور سرکوب شد. گابریل لونیس به واشینگتن گریخت و از آنجا مبارزه با حکومت نوریه‌گا را آغاز کرد.

در آوریل ۱۹۸۸ یک هیئت منصفه عالی در میامی نوریه‌گا را به اتهام خرید و فروش مواد مخدر محکوم کرد. گزارشهای بیشتری از حکومت جنایتکارانه او برملا شد و ایالات متحد شروع به وارد کردن فشارهای مالی و سیاسی بر پاناما بمنظور برکنار ساختن او از قدرت کرد. سازمانهای اطلاعاتی امریکا از سالها پیش مطالبی درباره سوء استفاده نوریه‌گا از قدرت می‌دانستند ولی تا به حال رفتار او را نسبتاً ساکت و رضایت بخش تلقی می‌کردند. تبلیغاتی که در حال حاضر درباره فعالیت‌های او بخصوص خرید و فروش مواد مخدر می‌شود، او را یکی بی‌آبرو کرده است.

در ایران، آیت‌الله خمینی حکومت مذهبی خود را تحکیم کرد و کلیه مخالفان کنار زده شدند. در طول این مدت ایران درگیر یک جنگ خونین با همسایه‌اش عراق گردید. این جنگ در سپتامبر ۱۹۸۰ از جانب عراقیها آغاز شد، یعنی دشمنان سنتی ایران که با شاه کنار آمده بودند. صدام حسین رهبر عراق امیدوار بود از آشوبهای پس از انقلاب ایران استفاده کند و رژیم اسلامی را براندازد. عراقیها قدرت و پایداری نیروهای مسلح ایران را دست‌کم گرفته بودند. جنگ هشت سال به طول انجامید. از جانب ایران، جنگ با اعزام هزاران هزار جوان آماده شهادت به میدان جنگ مشخص می‌شد. بسیاری از صحنه‌های جنگ از دیده تلویزیونهای غرب نادیده ماند و آمار صحیحی درباره



اثرات نابودکننده جنگ در دست نیست. ولی از هر دو طرف يك جنگ تمامعیار بود. بعضی منابع تخمین می‌زنند که دست‌کم ۲۰۰,۰۰۰ ایرانی و ۱۰۰,۰۰۰ عراقی کشته شده‌اند.

جنگ با عراق از نزدیک با صدور انقلاب اسلامی مربوط بود. در واقع ترس از این انقلاب یکی از دلایلی بود که عراقیها را ابتدا به حمله به ایران واداشت. اغلب کشورهای عرب بخصوص در ناحیه خلیج فارس، به اندازه عراق از شیخ بنیادگرایی شیعه ترسیده بودند. تنها کشور عرب که از ایران در جنگ حمایت کرد سوریه بود که رهبر آن حافظ اسد از دیرباز مخالف صدام‌حسین بود. در عین حال تنها قیامی که از انقلاب ایران الهام گرفت، در سوریه روی داد. در سالهای ۸۲-۱۹۸۱ جمعیت اخوان‌المسلمین شورش بزرگی در شهر حما ترتیب داد. ارتش سوریه شهر را محاصره و گلوله‌باران کرد. سپس سربازان وارد شهر شدند و به خانه‌های مردم گاز سمی پرتاب کردند. گمان می‌رود در حدود ۲۵,۰۰۰ نفر در يك آخر هفته به‌قتل رسیده باشند. البته این واقعه بازتاب مهمی در غرب نداشت و مثل جنگ ایران و عراق از دیده مردم پوشیده ماند.

روابط پنهانی ولی مستحکم شاه با اسرائیل، قبل از روی‌کار آمدن رژیم اسلامی بشدت از جانب آیت‌الله‌خمينی محکوم می‌شد. اندکی پس‌از بازگشت وی به ایران سازمان آزادیبخش فلسطین محل نمایندگی اسرائیل در تهران را تصرف کرد. در خلال سالهای دهه ۸۰ روشن بود که ایران روابط نزدیکی با تندروترین گروههای جنوب لبنان دارد که اسرائیل و امریکا را بطور یکسان شیطان می‌شمارند. ایران در بسیاری از آشوبهای لبنان شرکت کرد.

در زمان جنگ ایران نیاز به قطعات یدکی جنگ‌افزارهای امریکایی که شاه خریده بود داشت. محاصره اقتصادی که امریکا هنگام اشغال سفارتش در تهران تحمیل کرده‌بود، هرگز ملغی نشده بود. در ژانویه ۱۹۸۴ جورج شولتز وزیر خارجه امریکا ایران را مسئول تروریسم بین‌المللی معرفی کرد. از آن هنگام دولت امریکا فعالانه به متحدانش فشار آورد که اسلحه به ایران نفرستند.

در آن هنگام بسیاری از مقامات امریکایی نگران سیاست کشورشان



نسبت به ایران پس از مرگ آیت‌الله خمینی بودند. پنج سال بود که عملاً هیچ ارتباطی میان آمریکا و ایران وجود نداشت و حال آنکه طی چهل سال پیش از آن، روابط دو کشور صمیمانه بود. خلا آشکارا دیده می‌شد.

واقعیت از نظر ایالات متحد و بسیاری از کشورهای غربی این بود که ایران کشوری است پهناور که در یکی از بی‌ثبات‌ترین مناطق جهان قرار گرفته و ذخایر عظیم نفت و سرحدات طولانی با اتحاد شوروی دارد. ممکن است آیت‌الله خمینی آمریکا را شیطان بزرگ بنامد و پرزیدنت ریگان در جواب بگوید رهبران ایران «مضحک‌قلمی» هستند، ولی در عین حال مقامات هر دو کشور هنوز ملاحظه می‌کنند که نیازهای کنونی هر دو کشور همانند نیازهای گذشته است.

در ۱۹۸۵ مقامات آمریکایی به بهانه تماس با «میان‌روهای ایرانی» مذاکرات محرمانه‌ای را در مورد ارسال قطعات یدکی جنگنده افزارهای آمریکایی به ایران آغاز کردند. این اقدام آشکارا بمنتظور تحکیم موقعیت آندسته از رهبران «میان‌رو» ایران بود که می‌خواستند با جهان غرب و بویژه ایالات متحد آمریکا روابطی برقرار کنند. اما در عمل این ابتکار تبدیل به معامله‌ای شد که براساس آن قرار شد جنگ افزارهای آمریکایی در ازاء آزادی گروگانهای آمریکایی که در دست گروههای طرفدار ایران در بیروت اسیر بودند، مبادله شود. این کار تخلف آشکار از قوانین آمریکایی بشمار می‌رفت. هنگامی که خبر این معامله در اواخر ۱۹۸۶ فاش شد به نام «ایران‌گیت» شهرت یافت. تصادف روزگار چنین بود که رونالد ریگان آخرین نفر در صف رؤسای جمهوری از آیزنهاور تا کندی و نیکسون و کارتر قرار گرفت که در دوران زمامداری خود با «بحران ایران» روبرو شده بودند. ویتنام یک بحران مصنوعی بود. بمحض اینکه آمریکاییها از آن کشور بیرون رانده شدند، ویتنام از نظرها محو شد. بررغم خرابیها و مصائب جنگ، ویتنام در واقع نسبت به منافع اساسی غرب جنبه فرعی داشت. درباره ایران هرگز نمی‌توان چنین چیزی را گفت. در طول ۱۹۸۷ بازجوییهای درباره قضیه «ایران‌گیت» در آمریکا صورت گرفت. در مکه میان بنیادگرایان شیعه و سایر مسلمانان



Xalvat.com

۵۴۳

زدو خورد روی داد، گروگانهای بیشتری در لبنان ربوده شدند و جنگ خلیج فارس راهمهای کشتیرانی را که جهان برای بخشی از نفت خود به آن وابسته است، قطع کرد. پرزیدنت ریگان در یک چرخش ناگهانی در سیاست خود اعلام کرد که امریکا باید حفاظت خلیج فارس را به عهده بگیرد تا بتواند کشتیرانی بین‌المللی را از حملات ایران حفظ کند. چند فرود از کشتیهای کویتی پرچم ستاره‌دار امریکا را بر فراز دکل خود برافراشتند.

در اوائل ۱۹۸۸ ایران یکی از ستیزه‌جوترین کشورهای جهان بود. رژیم اسلامی نه تنها از جانب غرب بلکه از سوی اتحاد جماهیر شوروی نیز که ۵۵ میلیون مسلمان دارد، تهدید تلقی می‌شد. دو ابرقدرت کمافی‌السابق منافع عظیمی در آینده این کشور داشتند. ایرانیان نیز کماکان به دخالت و پنهان‌کاری بیگانگان بدگمان بودند. آیت‌الله خمینی گفته بود: «امریکا از شوروی بدتر و شوروی از امریکا بدتر است.»

وقتی شاه اعلام کرد که ایران مرکز ژئوپلیتیکی جهان است حق داشت. از زمان جاده ابریشم که درست از شمال جایی که فعلا شهر تهران قرار گرفته می‌گذشت، ایران یک چهارراه حیاتی بوده است. این کشور پهناور و نامتجانس پلی میان شرق و غرب، حائلی میان روسیه و خلیج فارس، منبع و علت رقابت و اصطکاک دائمی بوده است. منافعی که سایر کشورها در ایران دارند، ناگزیر بر شخصی که زمام‌امور آنرا در دست دارد تأثیر می‌بخشد، ولو اینکه سعی کند یک متحد وفادار باشد. این تراژدی شاه بود که این موضوع را درک نکرد با اینکه بهترین فرصتها را داشت. او تا ۱۹۷۶ هرکس را که با شیوه‌های او مخالفت می‌کرد، بی‌رحمانه مجازات کرد.

درک او از ملت خودش و متحدانش نیز ضعیف بود. او نتوانست دامنه نارضایتیهای عمومی را که موجب روی کار آمدن حکومت روحانیون و نابودی خودش گردید، بفهمد. نباید فراموش کرد که وقتی شاه سقوط کرد، نه تنها بخش کوچکی از ایرانیان، بلکه قاطبه ملت از فرط شادی به رقص درآمدند. او همواره ارتباطهای شخصی و بالاتر از هر چیز خانواده فاسد و بی‌خاصیت خود را قبل از نیازمندیهای ملت



قرار می‌داد. به دنبال همین دلخوشی بی‌اساس بود که بی‌رحمانه‌ترین حملات به رژیم پهلوی آغاز گردید. سرنگونی او به این علت بود که متحدانش بویژه امریکاییها و انگلیسیها که ایران را سنگ زیربنای منطقه می‌دانستند، او را در این اعتقاد تشویق کرده بودند که فقط شخص او در ایران اهمیت دارد. طبعاً او به این نتیجه رسید که آنان هیچ‌گاه او را ترک نخواهند کرد. وقتی در نتیجه اشتباهاتش دنیا از او روگردان شد، او واقعاً گیج و حیران شد که چرا وفاداریهای شخصی که آن‌همه رویشان حساب می‌کرد، ملاک عمل بیشتر سیاستمداران نیست. و حال آنکه خود او وفاداریهای شخصی را يك مسئله طبقاتی می‌دانست. او نفهمید که به امیرعباس هویدا خیانت ورزیده است، چونکه هویدا را نوکر شخصی خود می‌دانست و برایش ارزش قائل نبود. اما چون خودش را هم‌شان جیمی کارتر و سایر رهبران جهان می‌پنداشت، طرد خودش از جانب آنان به نظرش يك خیانت واقعی بشمار می‌رفت.

هنری کیسینجر دوست شاه حق داشت که او را هلندی سرگردان بنامد. آخرین سفر او به حاشیه‌های تیره و تاریک جهان غرب مجازاتی برای بدکاریهایش بود. او در طول این سفر سرگردانی و بی‌هدفی با متانت رفتار کرد؛ ولی بسیاری از دوستان سابقش ظهور او را شوم و بدبین تلقی می‌کردند.